

دانش‌های فلسفی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ◆ فهرست‌های حسینیه مکتب مبارزه با استعمار و استبداد
- ◆ سیمای امام حسین (ع) در قرآن
- ◆ قرآن الی مطهر دانشمندان
- ◆ امام حسین (ع) در نگاه انجمن‌های علمی

از خداوند می‌خواهم ما را به فرازی از شعور و حکمت حسینی برساند تا هم
معنی آن نهضت و حکمت بزرگ را بفهمیم، و هم عزاداریهای خود را به اوج برسانیم
و در راه اتحاد بیشتر با مقام والای ابوالفضل العباس (ع) به حیات نوینی دست یابیم.
موضوع «نهضت حسینی مکتب مبارزه با پوچی‌ها» نگاهی است به نهضت
ابوالفضل العباس (ع) از زاویه شرایط اجتماعی و فرهنگی که به محضر خوانندگان
عزیز تقدیم می‌دارم.

سرمشأ پوچی آن است که بشر ریسمانی را که او را به آسمان غیب وصل
می‌کند، پاره نماید دو پدیده در کل کتاب تاریخ بشر بیشتر نیست، یکی حرکت انبیا
که با پیوستن انسان به عالم غیب و عالم معنا، او را از بی‌معنایی و پوچی می‌رهاند و
یکی هم حرکت‌های مقابله با سنت انبیا که هر چه باشد جز پوچی و نیستی بشر
چیزی به همراه ندارد. در کربلا این رویارویی به عنوان صحنه نمایش همه تاریخ در
ابعاد بسیار جامع خود ظهور کرد: در یک طرف جبهه‌ای که با تن دادن به شهادت
می‌خواهد با پوچی مبارزه کند و در طرف دیگر جبهه‌ای که ناخودآگاه پوچی خود را
استحکام می‌بخشد. کربلا با چنین جامعیتی می‌تواند تاریخ را تغذیه کند، به شرطی که
دقیق به آن بنگریم.

امام معصوم در تمام افق‌های حیات بشری حاضر و ناظر است و با این نگاه است
که تلاش می‌شود از حرکت امام (ع) غذایی برای جان خود برگزیریم. لذا برای تأمل در
فلسفه حرکت امام باید سخت به ژرفا رویم تا از کمک امامان و هدایت او محروم
نمانیم.

اگر با ملاک‌های دینی و باورهای قلبی در تاریخ اسلام سیر کنیم می‌بینیم که
ارتباط با اهل بیت پیامبر (ص) با یک عالم حضور و بقا روبرو می‌شویم و امید، همه
جانمان فرا می‌گیرد، حتی اگر در وسط میدان کربلا باشیم و پیرامونمان را دشمن
احاطه کرده باشد. ولی ارتباط با معاویه انسان را از همه چیز محروم می‌کند. و این
مسئله را اهل بیت از همه بهتر می‌دانستند. ایشان می‌دانستند با حاکمیت منهای دیانت،
بشر به چه برهوت بی‌معنایی هبوط خواهد کرد و چقدر کم بودند آنهایی که این
محرومیت را می‌فهمیدند! هر چند گاه عده‌ای که سوسوی این حسالت بر قلبشان
خورده بود دل در گرو حاکمیت اهل بیت می‌بستند - از جمله کوفیان - ولی چون با
عمق جان، مسئله را دریافته بودند، این حالت و طلب، پایدار نمی‌ماند و بسا اندک
سایه ترسی فراموش می‌شد. اما خود اهل‌البیت (ع) بیش از همه متوجه این محرومیت
بزرگ برای بشر بودند و لذا در هر شرایطی سعی در نمایاندن این رحمت الهی
داشتند که بشر از معنای اصلی زندگی محروم نماند مبادا که کورمال، کورمال بخواند
راه را طی کند.

وقتی متوجه باشیم حقایقی در هستی وجود دارد که چون به صورت لفظ و کلمه درآیند، دیگر آن حقایق نیستند و کلمات ظرف مناسبی برای ارائه آنها نخواهد بود، آنگاه متوجه می‌شویم که در کربلا چه گذشته است و چرا کربلا ذخیره‌ای نیروبخش برای حیات بشری است؛ چرا که در حرکات و سکنت‌های امام (ع) و اصحاب بزرگوارشان حقایق ناگفتنی ولی عمل‌کردنی هست که باندازه قامت همه انسانیت بلند است و انسان هوشمند باید تمام اندیشه خود را بکار گیرد تا آن از حقایق سردرآورد و اینجاست که ما اصرار داریم باید از همان ابتدا، نوع نگاهمان به کربلا را مشخص کنیم. آیا کربلا حادثه‌ای است که بطور اتفاقی پیش آمده یا صحنه‌آرایی انسانی متعالی است تا ناگفتنی‌ها را با عمل بگویند و بشریت را به چیزی فراتر از محتوای کلمات بکشاند؟

اگر پذیرفته باشید که بشریت همواره از «قدرت عنان گسیخته» در زحمت بوده و هست و جهت انسانیت را، حاکمان پشت کرده به خدا و مغرور همواره به خاطر انداخته‌اند، و از طرفی هم این قدرت‌مداری چیزی نیست که بتوان آن را به راحتی از صحنه حیات انسان‌ها محو نمود، باید پرسید بشر با چه فکر و فرهنگی، می‌تواند از این معضل نجات یابد؟ در مکتب حسینی (ع) فرهنگ پوچ انگاشتن چنین قدرتی - با عبور از دیوارهای مرگ - روشن شده تا انسان‌ها به جای آنکه نسبت به رهایی از چنگال چنین قدرتی مأیوس شوند، چاره منحل کردن آن را بشناسند و از ترس دشمن به خود دشمن پناه نبرند.

آیا پوچ شدن زندگی که حاصل حاکمیت قدرت‌مداران غاصب به جای حق‌مداران می‌باشد علاج‌پذیر است؟ آیا راه‌هایی که جهت علاج آن پیشنهاد شده نتیجه‌بخش بوده و هست؟ مدعای ما این است که آری آن پوچی، علاج‌پذیر است و تنها علاجی که در همه ابعاد نتیجه می‌دهد علاجی است که امام حسین (ع) در نهضت خود پیشنهاد فرمود. عمده آن است که متوجه باشیم همچنانکه انسان بی‌خدا در واقع زندگی دروغین دارد، در همین راستا انسانی هم که خود را در کنار امام حسین (ع) جهت رهایی از این پوچ شدن احساس نکند و یک وحدت شخصیتی با او به دست نیاورد، از خدایی که رهاننده انسان است بی‌معنا شدن زندگی است یعنی از خدایی که اساس همه معانی، بهره لازم را نمی‌برد.

خوش‌بینی به روش و نهضت حسین (ع) یک واقع‌شناسی عمیق است که همواره جواب می‌دهد، ولی امید به نتیجه رسیدن حاکمیت معاویسه‌ای و یزیدی یک خوش‌بینی کودکانه «اکنون زده» است و حکمت حسینی توان ارائه چنین نکته‌ای را دارد تا با یک خوش‌بینی بی‌جا، ناگهان با یک یأس پایدار روبرو نشویم.

بدبینی به حاکمیت پوچی‌ها و روزمرگی‌ها و خود را فریب ندادن در چنین شرایطی نسبت به حادثه‌ای که در شرف تکوین است، عین واقع‌بینی است، و اما در

این حال خود را نباختن و به فکر چاره بودن، هنر حکمت حسینی است، چرا که روشنی، آنگاه می‌درخشد که تاریکی یکسره بر آسمان چیره شده باشد و بالا گرفتن قدرت کفر، شدت یافتن تاریکی است، تا روشنایی، عمیق‌تر بدرخشد و چشم‌ها تا عمق روشنایی سیر کنند. این، معنی حرارتی است که حسین(ع) در نهضت خویش همواره با خود دارد و آن را به ارادتمندان خود منتقل می‌کند، او می‌فهمد و می‌فهماند که بسزرگی را در حوزه‌های جدید نیز می‌توان یافت و نباید در غم خاکستر شدن آنچه در گذشته بود، حلال و آینده را نیز به خاکستر مبدل کرد.

نومیدی از خویشتن بدترین بلایی است که اگر به جان انسان بیفتد همه وجود او را در هم می‌پیچد. در این حال گمان می‌کنیم شرارت دشمن است که ما را می‌رباید و به وحشت می‌اندازد و می‌پنداریم دست‌های قدرت دشمن است که ما را به زوال می‌کشاند، در حالی که چون ما از خدای عالم و آدم غافل شده‌ایم خود را به دامن شراره‌های دشمن می‌سپاریم و نهضت حسینی از آن ناگفتنی‌هایی است که این مسأله را به ما آموخت و راهی بود تا انسان در این بلا گرفتار نشود، و نه تنها عناصر کوچک و وحشت، که بزرگترین حلیه‌های خشونت بی‌تأثیر گردد.

خودکامگان به هنگام نومیدی ما از خویش شدت عمل نشان می‌دهند و حسین(ع) ماورای خودکامگی دشمن، او را بررسی و واری می‌کند تا به زانویش درآورد. اما هشدار! و صد هشدار که نهضت حسینی حکمتی است بسیار دقیق. مواظب باش خود را فریب ندهی و هر حرکت ضد ظلمی را شبیه نهضت حسینی ندانی که «حکمت حسینی» لازمه «نهضت - حسینی» است و آنکه آن حکمت را نیاموخته چگونه می‌تواند با انگیزه‌ی مقابله با ظلم، دشمن را به زانو درآورد و خود در مقابل او به زانو درنیاید. همواره دیده‌ای. و باز هم خواهی دید که در حرکت‌های تند و شتاب‌زده و عاری از حکمت حسینی انسان‌ها بیش از آنکه دشمن را به زانو درآورند خود در مقابل دشمن به زانو درآمده‌اند. پس هشدار که نهضت حسینی با حکمت حسینی همراه است.

در نهضت حسینی، دیگر اسلحه‌های دشمن، قدرت حکومت ندارند، چون دشمن حسین(ع) نمی‌تواند آنها را از دور نشان دهد و رعب ایجاد کند، بلکه این تن اصحاب کربلاست که خود را به اسلحه‌ها می‌زنند تا روشن شود، آن وقت که انسان خود را به خدا باخته باشد، چقدر اسلحه‌ها بی‌رمقند! آری وقتی انسان از بی‌معنایی خود نگران شد، دیگر برق اسلحه‌های از دور به نمایش درآمده، نمی‌توانند او را در سایه بی‌معنای ترس، پوچ و بی‌معنا کنند، بلکه فریاد برمی‌آورد «فَیَا سَیُوفُ خُدَیْنِی» (ای شمشیرها مرا بگیرید.)

در نهضت حسینی، حکمت و بصیرت نهفته است و یک تن، یک فرهنگ است و همه چیز، و سی هزار تن هیچ‌اند، هیچ، و همین بینش است که توان رویارویی را به ملت‌ها خواهد داد، چون آن که بیشتر اسلحه دارد، زودتر از طریق انبوه اسلحه‌هایش به سوی مرگ می‌رود، پس در حکومت حسینی یک جان نیست در مقابل جان‌ها - تا ترس جایگزین هر انتخاب منطقی شود - یک حکمت است که از زمین و زمان و گوشت و خون گذشته است تا ماورای همه اینها انسان را از پوچی برهاند و در این حال «ترس» محو می‌شود و بر سرق اسلحه‌های از دور به نمایش درآمده، دیگر نمی‌توانند حکومت کنند؛ بلکه مجبورند نزدیک شوند و تن‌ها را بشکافند و سرها را ببرند، تا معلوم شود کاری از آنها بر نمی‌آید و ایجاد ترس که همه قدرت اسلحه‌هاست، جایی پیدا نمی‌کند. آری اسلحه‌ها را برای ترساندن ساختند و نه برای بریدن و حالا بریدند و شکافتند ولی ترساندند، و کربلا یعنی ماورای ترسِ دروغین اسلحه‌ها آنچه باید اراده شود، اراده می‌شود.

ترس از حال و آینده، انسان‌های معمولی را مجبور به زیر پا گذاردن حقیقت می‌کند، و همین ترس همچنان جان آنها را از حقیقت تهی می‌کند و به هیچ و پوچ تبدیلشان می‌کند و جالب این که در آخر از همین حقیقت‌کشی خود ناراضی خواهند بود. نهضت و حکمت حسینی رمز و راز رهیدن از این پوچی و پوسیدگی است. چه انبوه انسان‌هایی که در چنگال ترس زندگی می‌کنند و جرأت زندگی برتر را به خود نمی‌دهند، یا پلنگ‌وار با خشمی بی‌هدف بر همه چیز می‌شورند و نمی‌دانند با چه کسی باید بجنگند، یا چون سگ به لیسیدن کفش ارباب، دلخوش می‌کنند یا با ناآییدی و بدون اطمینان به راهی که در آن قدم گذاشته‌اند می‌جنگند بلکه چیزی بشود. نهضت حسینی هیچ کدام از اینها نیست.

وقتی زمینه کاهش انسانیت فراهم شد، باید بیشتر به انسانیت فکر کرد و به دست گرفتن حکومت دینی یکی از عواملی است که جلوی این کاهش را می‌بندد. هر چند حکومت مقصد نیست و تعالی انسان مقصد است.

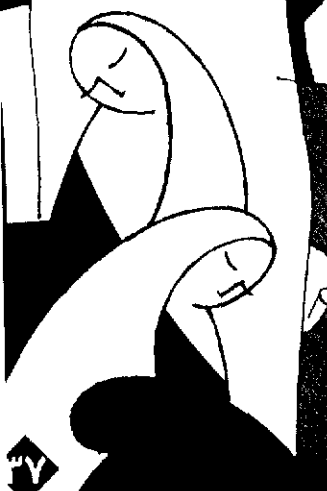
افول ارزش‌ها، به جهت ناتوانی در به وجود آوردن نمونه‌های معنوی است و ناتوانی از اندیشیدن نسبت به آن‌الگویی که باید باشد و نیست. در این حالت است که یأس جای خود را باز می‌کند و انسان به «اکنون»، آری فقط به «اکنون» دل می‌بندد و نظاره‌گر تخریب تمام بناهای معنوی می‌شود و آرام آرام به بیهوده بودن خود راضی می‌شود و اگر صاعقه‌ای از عالم معنا بر او نتابد به تدریج بر این باور می‌رسد که جهان دیگر را بیهوده می‌گیرد و آنچه می‌گذرد و به همان شکل که می‌گذرد را حقیقت و پذیرفتنی می‌شمارد، یعنی در واقع فلسفه تن دادن به روزمرگی را در خود تدوین می‌کند، و این‌جاست که می‌توان فهمید چرا نهضت و حکمت حسینی به عنوان نمونه‌ای عملی و اعلی‌عامل نجات انسان است از این همه بیهودگی که رنگ

فلسفی به خود گرفته، این همه بیهودگی چنان تا عمق اندیشه رود که جای خود را باز کند و صاحب تفکر انسان شود.

انسان به آن دلیل خود را می‌کشد که دیگر دوام ضربان قلب و گردش خون و تنفس ریه‌ها برایش معنی نمی‌دهد، و آن کس هم که تنها برای زیستن می‌ماند در واقع خود را کشته است و همانند اوکی جز بی‌معنایی از زندگی چیز دیگری نمی‌شناسد و فرقیان این است که اوکی این بی‌معنایی را تحمل نمی‌کند و دومی همین بی‌معنایی را تحمل می‌کند و به آن سر و سامان می‌دهد. و این بی‌معنایی زندگی که مساوی کشتن انسان است وقتی واقع می‌شود که آرمان‌های بزرگ از دست بروند. نهضت و حکمت حسینی همان توجه به آرمان‌های بزرگ است تا جلوی هیچ‌کاره شدن انسان در عرصه زندگی را ببندد و در همین راستاست که وفاداران به نهضت حسین(ع) به دستور حزب یا دستگاه دولتی به معرکه و مانوری که رئیس فرموده، نمی‌آیند تا باز هیچ‌کاره باشند، بلکه تماماً تحت تأثیر جاذبه روحانی به عزاداری عاشورانیان وارد می‌شوند تا خودشان باشند و هیچ‌کاره نباشند و از این طریق در صدد گریختن از بی‌معنی شدن‌اند.

ممکن است معاویه نظم و امنیتی گسترده در سرتاسر مملکت به وجود آورده باشد و ممکن است آنهایی که به ماورای زندگی زمینی هیچ نظر ندارند از این نظم و امنیت بتوانند به آرمان‌های خود برسند و معاویه برای این مردم باشد و این مردم هم برای معاویه، ولی آن کس که انسان را در گستره غیب می‌خواهد، در چنین نظم و امنیت سرد و خواب‌آوری آرام نخواهد گرفت، هر چند نظام معاویه‌ای او را آشوب‌گر می‌شناسد ولی او به نظمی برتر می‌اندیشد که در آن زمین به آسمان و انسان به خدا وصل می‌شود و با این نگاه است که معلوم می‌شود نظم و امنیت معاویه پوچی را تا مغز استخوان انسان‌ها نفوذ می‌دهد و اگر انسان به آسمان غیب نیندیشد بدون آنکه بخواهد، طعمه این پوچی خواهد شد و سرد و غم‌زده خواهد مرد.

همه بی‌حیثیت‌ها در حکومت معاویه‌ای بدون آنکه ذره‌ای در خود و در آداب خود تغییر دهند با حیثیت خواهند شد و در چنین شرایطی به خود می‌بالند و مشغول زندگی به اصطلاح متمدن خود می‌شوند و دیگر حرارت ایمان جایی در زندگی‌شان ندارد و در آن شرایط، سنگدلی جای قلب ایمانی را می‌گیرد. در این حال هر کس این آرامش مطلوب نفس امتاره را به هم بزند شورشی و هرج‌ومرج طلب معرفی می‌شود و لذا اراده ملی را بر ضد او تهییج می‌کنند، مگر اینکه با حکمت حسینی نهضتی برپا شود که در



عین اتهام هرج و مرج طلب، لقمه این تهمت‌ها نگردد و به واقع بتواند معنویت رفته را برگرداند و پوچی مربوط به آرامش نفس اماره را که دردی پنهان بود، بنمایاند. راستی چقدر کار مشکلی بود کاری که حسین(ع) انجام داد!

فرهنگ معاویه‌ای تمام اصول جامعه دینی را درهم می‌ریزد و می‌خشکاند و در عین حال کار خود را در ظاهری از انسان‌دوستی می‌آراید انسانیت را متلاشی می‌کند بدون این که آب از آب تکان بخورد؛ نظم‌های اصیل انسانی را از بین می‌برد، بدون این که کسی متوجه شود چه بر سرش آمده، (مگر آن کس که می‌تواند بین حق و باطل تمیز دهد و دغدغه حق بودن کارها را دارد) و چنین کسی از همه مخالفان فرهنگ معاویه‌ای خطرناک‌تر است بدون آن که نمی‌هراسد، به تنهایی، قدرتی است بی‌نهایت برتر از بزرگترین قدرت‌های زمانه و به همین جهت هم معاویه مجبور است مدام ترس را به هر وسیله‌ای که ممکن است منتشر کند و همواره نگران است که نکند مردم «دام ترس از مرگ» را پاره کنند و از آن بیرون آیند، که این پایان کار قدرتمندان است و حسین(ع) به این مسأله خوب آگاه است و لذا می‌داند با نهضت خود چه بلایی بر سر فرهنگ معاویه‌ای خواهد آورد، هر چند خود یزید و عبیدالله بن زیاد اصلاً متوجه این مسأله نبودند که آنچه حکومت معاویه را حفظ کرد ترساندن مخالفان بود و نه کشتن آنها.

در هنگامه‌ای که همه سرگردان شده باشند، نه کسی از وضع موجود راضی است و نه راهی برای بیرون رفتن از آن وضع را می‌شناسد، در این حال فقط یک انسان کافی است که بتواند انسان‌ها را این پوچی آزار دهنده برهاند و به آنها نیروی مقاومت برای بیرون شدن از وضع موجود بدهد و آنها را به اصالت برگرداند. آری فقط یک انسان کافی است تا امر ناگفتنی تا آن زمان را تا آن حد پاک و زلال ارائه نماید که همه به صدق وجود او اقرار نمایند و خطر پذیرفتن آن امر را در آرامش صدق وجود او به چیزی نگیرند و قربانیان واقعی را کسانی بدانند که در این خطر گام نهند.

از زیر سایه نظم مسلط معاویه‌ای اگر انسان حتی یک نفس بتواند خود را آزاد کند، به دشت‌های پهناور آزادی وارد می‌شود و بهشت را رودرروی خود می‌بیند، هر چند او را به چیزی نگیرند و شورش‌اش بنامند و به غلام‌باشی‌های خود مدال افتخار دهند.

نهضت حسین(ع) نشان داد که آری هنوز هم خورشید طلوع می‌کند و امکان نفس آزاد نمرده است و برای این کار فقط یک انسان کافی است.

در این مقاله بر روی مسأله قدرت و تمرکز قدرت بسیار تکیه شده است و این فی حد نفسه معضل اساسی نیست. معضل اساسی کاهش غیرت دینی و غیرت مبارزه مردم خداخواه است.